بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

عرض شد راجع به يک درختواره­ای را ما به اصطلاح تصوير کرديم راجع به حديث شيعه و اين چطور رشد کرده، چطور بالا آمده؟ و اين در طول تاريخ کدام قسمت­هايش باز خشک شده، دو مرتبه جای ديگر رشد کرده؟ ديروز متعرضی اجمالاً متعرض مدرسه بغداد و تقريباً به يک تفصيل بيشتری دوتا مکتبی که در شرق اين محور حديثی ما هستند، يکی سمرقند و کش و اين­جاها يکی هم در غرب که همين شام و ميراث­های شام و ميراث­های به اصطلاح حلب به قول شما، ميراث­های مصر که دعائم و اين­ها باشد و گفته شد که اين ميراث­های آن­جا انصافاً چون از دسترس دور بودند بعدها آمدند بغداد از راه ميراث بغداد نشر و نما کردند، فرض کن اشعثيات آمد بغداد اما از راه بغداد نشر و نما نکرد، بعد هم در حله آمد، در کاشان همين راوند مرحوم راوندی آورد، در آن­جا هم نشر و نما نکرد عرض کرديم نشر و نمايش اواخر قرن سيزدهم است هزار و دويست و هفتاد و هشت، هشتاد و هفت است که اين نسخه از هند می­آيد نسخه اشعثيات مرحوم حاجی نوری آن را نقل می­کند ديگر بعد از حاجی نوری اين رشد پيدا می­کند حالا يک مثال ديگر هم بزنم اين­جا حالا چون تاريخ را آدم يک جوری که خوب بررسی کند، باز يک روزنه هم برای مطالب جديد می­شود اصلاً علم يکی از خصايصش اين است اصطلاحاً می­گويند زايش دارد، يعنی انسان وقتی بفهمد يک مطلب درست است اگر برش ثمراتی بار شد يعنی به اصطلاح به جنبه­ای رسيد که عملی باشد، جنبه باشد که تأثيرگذار باشد اين علامت اين­که اين علمش درست بوده، ببينيد مثلاً الآن حالا بعد انشاءالله متعرض می­شوم، مثلاً مصادر زيديه، کتب زيديه در مصادر ما که بعد انشاءالله متعرض می­شوم، اجمالش مثلاً همين مسند زيد که کتاب معروف آن­هاست بهش هم گاهی مجموع فقهی می­گويند در اصطلاح زيديه مجموع فقهی يا مسند زيد يکی است خب اين در ميان اصحاب ما، حالا غير از حالا خود آن شخص اولی عمر ابن خالد چه وضعی دارد اين­ها در ميان اصحاب ما جا نيفتاد يعنی اصحاب ما نقل نکردند بعدها قمی­ها بعضی­هايش را نقل کردند، عرض کرديم بيشترين عدد را مرحوم شيخ طوسی از طريق قمی­ها نقل می­کند، حالا اگر علی رضا آمد می­گويم عددش را دقيق در بياورد در کتب اربعه چندتا داريم، يک مقدار کمتر، بيشتر از يک مقدار، کمتر در کافی است، در فقيه فکر می­کنم دو سه مورد اگر باشد چيزی عدد زيادی نيست در فقيه، در ذهن من الآن همين طوری، نه اين­که مراجعه خاصی روی اين عنوان داشتم، خب اين مقدار کمی است بعدها هم بازهم تأثير نکرد يعنی الی يومنا هذا که من در خدمت شما هستم، خب اين نزديک نهصد و خرده­ای حديث است اين طور من خودم نشمردم آن مسند زيد که من دارم شماره ندارد، شماره­گان ندارد، دقيقاً عددی، شماره­ای عددی احاديث مسند اين­ها همان در مفتاح کنوز السنن به نظرم نهصد و خرده­ای، نهصد و هفتاد، نود، زير هزارتاست به هر حال اگر اين مفتاح کنوز السنه درست نوشته باشد، ايشان در آن­جا عددش را شماره گذاشته طبق شماره ايشان حدود نهصد و خرده­ای خب ما از نهصد و خرده­ای شايد حدود سی و سی و پنج­تايش را داريم که نسبت خيلی کم است دقت کرديد، هنوز هم که هنوز است اين نتوانست در شيعه وارد بشود، يک شبی آقای علوی اين­جا تشريف داشتند صحبت جامع الاحاديث شد من جمله به ايشان گفتم، گفتم حالا که بناست مثلاً کار جديدی بشود، خب کل مسند زيد را بياوريد ديگر حالا، چه فرق می­کند؟ بالاخره کل مسند زيد را الآن، اين ببين احاديث زيد، عمر ابن خالد عن زيد در کتب اربعه جمعاً چندتاست؟ بين سی تا سی و پنج­تاست به ذهن من الآن، در کتب اربعه بيشترينش در تهذيب است يک مقدارش هم در کافی است کمترينش هم در فقيه است،

س: يعنی هيچ معلوم نيست چرا به طرفش رو نياوردند؟

ج: احتمال دارد به خاطر عمر ابن خالد باشد چون اهل سنت خيلی باش بد هستند، کذابش می­ دانند بالاتفاق، احتمال هم دارد به هر حال چون شيعه بنا بوده به اهل بيت مراجعه کند، حالا از اين راه را درست تشخيص ندادند به اهل بيت، احتمال بيشتر در قمی­ها تلقی مشايخ است اين چند موردی را هم که شيخ دارد، يا سعد ابن عبدالله است از اين مشايخ هستند يعنی،

س: عمر ابن خالد در کتب اربعه؟

ج: بلی عن زيد

س: استبصار را حذف کردم، کافی و تهذيب و فقيه شده 59­تا

ج: من سی و پنج­تا، شايد بعضي­هايش مکرر باشد

س: بلی بعضي­هايش مکرر است،

ج: بلی من فکر می­کنم بدون مکررات سی و پنج­تا،

س: اين­جا در برنامه جدا حساب می­کنم

ج: بلی من فکر می­کنم می­گويم نشمردم اصلاً بحث خاصی راجع به مسند،

س: خب اين هشت­تاست بدون مکررات هشت­تاست

ج: فقيه­کمتر است نيست؟

س: عمده­اش تهذيب است، عرض کردم تهذيب بيشتر آورده، تهذيب اگر سندهايش چندتا بياوريد سعد ابن عبدالله است همين سند هم هست يعنی حسين ابن علوان عن عمر ابن خالد عن زيد، سند يکی است همين مسند زيد هم با همين سند است يعنی اين طور نيست، عن منبه ابن عبدالله عن حسين ابن علوان عن عمر ابن خالد،

س: حسين ابن علوان مشکل دارد

ج: آقای خويي توثيقش کردند اما قبول نکردند،

س: شش­تا دارد فقيه،

ج: من خيال کردم دو سه­تا اين را اشتباه کردم

س: شش و هشت، چهارده­تا،

ج: خب پس يکی فقيه را زيادتر گفتم،

س: پنج­تا در تهذيب،

ج: اما اين­ها مکرر دارد در کافی حتماً از کافی هم نقل کرده تهذيب مکرر دارد

س: همه­اش آن سی و پنج­تا از کتاب مسند زيد

ج: همه­اش يکی است

س: استبصار را حذف کردم برای اين­که

45: 5

ج: حالا يکی دوتا سند مال کافی را هم بخوان، مال کافی ابتدا به اسم عمر ابن خالد کرده يا زيد؟ در فقيه معلوم نيست؟ ماکان فيه عن عمر ابن خالد می­گويد، يا ماکان فيه عن زيد؟ در مشيخه

س: اصلاً هيچ­کدام را اول سند، ها! و روی عمر ابن خالد

ج: عرض کردم بايد، اين غير از آن است اين از مسند نيست ربطی ندارد،

س: ولی بقيه­اش هيچ کدامش ابتدا به عمر ابن خالد نشد

ج: زيد روی زيد ابن علی يا روی،

س: فی رواية حسين ابن علوان عن عمر ابن خالد

ج: همين است ديگر خب همين است يکی است، حسين ابن منبه، قبلش هم منبه ابن عبدالله است،

س: ابتدای سند اين جوری دارد

ج: اين سه نفر در همين مسند زيد هم هست همين حسين ابن سعيد فعلی هم اين­ها هستند همين افراد هستند آن وقت مشايخ قم به نظرم نوادرالحکمه هم دارد از اين، مال تهذيب را بياور، سعد ابن عبدالله هم دارد،

س: اين مسند زيد آن مقداری که الآن هست اين معتر است يا جمع کردند

ج: نه خودش کتاب واحد است پيش آن­ها مهمترين کتاب زيدی­هاست، همين داخلش را من ديدم، به من گفتند بعض زيدی­ها که اين کتاب پيش ما معتبر است من ديدم که بعضی­هايش هم اعتماد نمی­کند به کتاب ليکن مشهور اين است که مشهورترين متن­شان الآن اين است،

س: ديگر هم دارد لابد؟

ج: خود آن­ها اگر داشته باشند ما الآن اصلاً بين ما منتشر نيست، حالا ببينيد عين همان کاری که مستدرک کرد الآن می­شود انجام داد، الآن مسند زيد بيايد در جامع الاحاديث بيست سی سال ديگر روش کار می­کنند، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم؟ همان کاری که مستدرک راجع به اشعثيات انجام داد، در حدود مثلاً صد و فرض کنيم چهل سالی قبل، سی سالی قبل، چون مرحوم حاجی نوری در هزار و سه صد و بيست وفاتش است حالا نمی­دانم اين­های که نوشته کی نوشته کتاب؟ غرض دقت فرموديد می­خواهم بگويم گذشته، اين تا الآن غير از همين چند مورد هيچ در فقه شيعه تأثير نداشته، نه اين­که حالا هم تأثير داشته باشد، آوردند بعضی­هايش هم قبول نکردند، تنها روايتی که ما داريم که پيغمبر متعه را تحريم کرد در همين مسند زيد است شيخ طوسی نقل می­کند بعد هم می­گويد که اين مثلاً طريق عامه است و تقيه­ است و اين­ها، ما تنها در کل روايات ما همين يک روايت را داريم و هست در مسند زيد هم هست، يادم می­آيد بعض رواياتش را ديدم در مسند نبوده، مسند زيدی که زيدی ها چاپ کردند من نديدم الآن جايش را نمی­دانم الآن در ذهنم، اما ديدم،

س: چاپ زيدی­ها هم هست غير از اين چاپی که اين؟

ج: همين چاپی است مال مصر است زيدی­ها قبول کردند، الآن دارم من چاپ مسند زيد را دارم بعدش هم مسند امام رضا چاپ شد اين صحيفه الرضا را به اصطلاح مسند امام رضا را هم چون بعد صحبتش می­کنيم انشاءالله پس بنابراين ما الآن مثلاً در مذاهب غير اماميه مثل مسند زيد را الی الآن در حوزه­های ما روش بحث نمی­شود حاجی نوری هم نياورده، مرحوم آقای بروجردی هم در جامع الاحاديث نياوردند من پيشنهاد کردم به آقای علوی، که شما اگر می­خواهيد بنويسيد مسند را کلاً بياوريد ديگر، حالا عمل نمی­کنيد جای خودش، خب اين اگر بيايد ده سال بيست سال ديگر روی روايات مسند زيد بحث می­شود، حالا يا قبول بکنند يا قبول نکند؟ آن بحث ديگری است آن وقت بحثش پيش می­آيد دقت فرموديد حالا برگرديم مال تهذيب را آورديد چند مورد از تهذيب،

س: بلی هستش حالا فعلاً

ج: خود فقيه را بياوريد از که شروع می­کند؟ از سعد شروع می­کند، از سعد ابن عبدالله وارد می­شود؟ مشيخه را بياور عمر ابن خالد

س: مرحوم زيد بيشتر از امام سجاد دارد يا همه­اش؟

ج: همه­اش، عن ابيه عن ابيه الحسين عن علی عليه­السلام تمام يک سند واحد فقط بعضی، بعض جاها دارد که از کس ديگر، بعض وقت هم دارد قال اميرالمؤمنين قال رسول­الله هم دارد هردو دارد بيشتر قال رسول­الله است و عنوان­های مال خود اميرالمؤمنين هم دارد، فقيه الآن در ذهنم نيست احتمال می­دهم از راه سعد وارد شده باشد، تهذيب در ذهنم است بعضی­هايش از راه سعد ابن عبدالله وارد شده،

س: يک وقت با قرآن خيلی چيز شد، مرحوم زيد، دارد خودش می­گويد با قرآن خيلی به حساب عجين شدم و بالاخره بعد آن کتابی که از امام باقر خواسته بود را دوباره مثل اين­که می­گويد ديگر نمی­خواهمش ديگر نيازی ندارم بهش،

ج: نمی­دانم الآن اين مطلبی که فرموديد در ذهنم نيست که کتابی را از امام باقر خواسته باشد، خود مشيخه صدوق را بياور جلد4.

س: بلی آوردم، مشيخه مال خود زيد ابن علی را هم دارد اصلاً و ماکان فيه عن زيد ابن علی و حسين ابن علی ابن ابی عليهم السلام، فقد رويته عن ابی و محمد ابن الحسن رضی الله عنهما عن سعد ابن عبدالله عن ابی الجوزاء

ج: همين منبه ابن عبدالله است گفتتم راه ورودشان چون تاريخ دست ماست راه ورودشان سعد است چون سعد طبيعتاً حتی از سنی­ها هم نقل می­کند اصلاً اسم کتابش را احتمالاً کتاب الرحمه گذاشته رو اين جهت، سعد ابن عبدالله کتاب مهمش کتاب الرحمه است از باب اختلاف امتی رحمه، اشاره به اين باشد که از فرق مختلف نقل می­کنند و چندبار هم عرض کردم نمی­دانم حالا بازهم بگويم شما، يک عبارت نجاشی دارد ما هنوز نفهميديم شايد چهل سال است، پنجا سال است من رو عبارت فکر کردم هنوز هم معنايش را نفهميدم راجع به سعد ابن عبدالله عبارتی دارد نجاشی، حالا بياوردش دو مرتبه نمی­خواستيم بخوانيم ديگر اطراد در استطراد شد،

س: می­گويم طرف گفته بود من هم نفهميدم

س: و من عرض کنم که در مشيخه آن وقت ماکان فيه عن عمر ابن خالد هم هست دوتا تفاوت دارد يکی اين­که فقط ابی است فقد رويته عن ابی عن سعد ابن عبدالله، بعد از سعد ابن عبدالله، هيثم ابن ابی مسروق است،

ج: اگر بعدش بعدش حسن ابن محبوب است، هيثم،

س: حسين ابن علوان است مثل قبلش،

ج: هيثم غالباً از راه چيز نقل می­کند يعنی صدوق از اين نسخه حسن ابن محبوب پيشش بوده اين بايد در بحث­های فهرستی با آقای مختاری توضيحش بدهيم يک نسخه­ای بوده که خيلی باز آقايون ديگر روی اين نسخه حساب نمی­کردند اين نسخه حسن ابن محبوب است مرحوم صدوق زياد از اين نسخه نقل می­کنند نسخه هيثم ابن ابی مسروق عن حسن ابن محبوب، حالا معلوم می­شود از حسين ابن علوان بلی

س: در روايتی که بود فرموديد؟

ج: سعد ابن عبدالله اشعری، اين اسم کتابش کتاب الرحمه است که عرض کرديم کلينی اصلاً ازش نقل نمی­کند کلاً، شيخ طوسی زياد نقل می­کند، صدوق هم کتاب را پيش استادش خوانده اما اين قدر مثل شيخ طوسی نقل نمی­کند هنوز هم نفهميديم چرا؟ شيخ طوسی انفراد، يک مقدار انفراد شيخ طوسی از همين کتاب الرحمه سعد ابن عبدالله است حالا چرا اين کار را کرده سعد ابن عبدالله؟ اين هم هنوز برای ما روشن نيست اصلاً اين کار سعد ابن عبدالله آن وقت اين­جا عرض کردم راه ورود قمی­ها،

س: نوشته اين کتاب

44: 12

ج: بلی ايشان دارد سعد ابن عبدالله را بخوانيد

س: راه ورودش

ج: از نجاشی

س: بخوانم

ج: از مدخل نجاشی، شيخ ندارد اين مطلب را خيلی عجيب است مرحوم نجاشی منفرداً دارد، من هم نمی­فهميدم بالاخره نجاشی چه می­خواهد بگويند را نفهميديم، سر در نياورديم از اين عبارت ايشان سر در نياورديم،

س: احضار روحش بشود

ج: مگر احضار روحش و اعجب از همه مرحوم آقا بزرگ در دو سه عنوان راجع به ايشان بد می­گويد به ايشان خيلی عجيب است به سعد ابن عبدالله اين هم خيلی عجيب است اگر ذريعه را داريد منسوخ­ها را بياوريد،

س: الآن بخوانم يا بعد

ج: بخوانيد،

س: سعد ابن عبدالله، اين مدخلش 467 صفحه 178 سعد ابن عبدالله نه ابی؟

ج: خلف،

س: خلف لاشعری القمی ابوالقاسم شيخ هذه الامه و فقيهها و وجهها

ج: خيلی

س: شيخ هذه الامه

ج: شيعه يعنی

س: بلی

ج: خيلی البته امت شايد مرادش اسلام باشد،

س: شيخ هذه الطائفه

ج: طائفه، طائفه اگر می­گويد يعنی شيعه، امه گفت يعنی اسلام،

س: کان سمع من حديث العامه شيئاً کثيراً سافر فی طلب الحديث

ج: ما کم داريم در قمی­ها ايشان يکی از آن چهره­های است که رفته بيرون، به اصطلاح می­گويند له الرحله، اصطلاح محدثين و رحل الی فلان کذا، ايشان سافر عربی يعنی لغت عاميانه آورده و الا المعروف الرحله اصلاً کتاب در رحلة فی طلب الحديث

س: خطيب بغدادی دارد يک کتاب به همين نام، الرحله فی طلب الحديث

ج: بلی الرحله اصلاً دارد خطيب دارد خطيب را نمی­دانم، می­دانم ديدم دارد اما کدام يکش را نمی­دانم

س: عنوان بخوانم؟

ج: بخوانيد حالا

س: اسم مشايخ را می­خواهد ببرد و سافر فی طلب الحديث

41: 14

الحسن ابن عنفه و محمد ابن عبدالملک الدقيقی و ابوحاتم الرازی،

ج: ابوحاتم روشن است، آن يکی دوتايش روشن نيست ايشان اسم برد يکی وجوه اعاظم، معلوم نيست از وجوه حديث، حالا آن نمی­خواهيم راجع به عبارت نجاشی صحبت کنيم،

س: و لقی مولانا ابومحمد عليه السلام و رأيت بعض اصحابنا يضعفون لقائه لابی محمد عليه السلام

ج: يک قصه­ای است که پيش حضرت بوده، امام زمان آمد و با يک به اصطلاح مثل اناری از طلا، رمان من ذهب، واضح است آن حديث خيلی واضح است،

س: فيکون

13: 15

حکاية موضوعة عليه و الله اعلم

ج: همين طور واضح است خيلی واضح است، که هی امام می­خواست بنويسد امام زمان می­آمد دست می­زد مانع می­شد و فلان، خيلی خيلی حديث نامربوطی است بلا نسبت خب بفرماييد،

س: فکان ابوعبدالله ابن ابی خلف قليل الحديث، روی عن الحکم و روی عنه احمد ابن محمد ابن عيسی فصنف سعد کتباً کثيره وقع الينا منها کتب الرحمه،

ج: اولش تعبير کتب الرحمه است،

س: کتاب الوضوء، کتاب الصلاة

ج: پنج­تاست،

س: کتاب الزکات، کتاب الحج، کتبه فيما رواه

ج: کتبه فيما رواه مما يوافق الخاصه،

س: فيما رواه ما يوافق الشيعه

ج: ايضا خمسة ايضاً اصلاً نفهميدم چه است؟

س: همان پنج­تا عنوان

ج: درست همان پنج­تا عنوان را آورده، شيخ طوسی هم در تهذيب هرجا از سعد نقل می­کند بعض جاها هست که نيست، از همين پنج تا کتاب است واضح است کتاب الرحمه پيشش بوده،

س: خاصه يعنی عامه

ج: نه خاصه يعنی شيعه، می­بينی و کتبه فيما رواه

س: ممايوافق الشيعه

ج: ممايوافق الشيعه، اولش کتبه،

س: وقع الينا منها کتب الرحمه، کتاب الوضوء، کتاب الصلاة،

ج: اين اسم کتب،

س: بعد در ادامه می­گويد کتبه فيمارواه ممايوافق الشيعه خمسة کتب، کتاب الوضوء

ج: همان، يعنی چه من نمی­فهمم، موافق شيعه يعنی اولش مثلاً موافق عامه است، يعنی مرادش اين است که کتاب الرحمه دو بخش داشته البته شيخ که ننوشته،

س: اولش تصريح می­کند که

ج: صاف رحل فی طلب الحديث و لقی من وجوه دارد اين را

س: قبلش می­گويد که احاديث اهل سنت را زياد نقل می­کند

ج: ديده،

س: قرينه است ديگر

س: اول اين کتاب

ج: لذا شيخ طوسی هم فقط کتاب الرحمه نقل می­کند الآن هم آنچه شيخ نقل می­کند از سنی­ها درش نيست صدوق هم اين کار را نکرد يعنی صدوق هم چيزی از ايشان نقل نمی­کند که از سنی­ها باشد نمی­دانيم چه است؟ چه قسمتی است نمی­دانيم؟

س: ظاهرش که ما اطلاع نداريم ظاهر عبارت اين است که عامه است خاصه است

ج: ظاهراً کتبه

س: همه جور احتمال می­شود درست کرد

ج: بلی، کتب الرحمه، واقع الينا کتب الرحمه و هی خمسه بعد و کتبه فيمارواه ممايوافق الشيعه اين خيلی عجيب است يعنی دو قسمت بوده شيعه و سنی را جدا کرده،

س: آقابزرگ اين جوری فهميدند که اين کتاب دوم بوده، آن روايت رحمه، روايات شيعه بوده اين روايات اهل سنت بوده،

ج: برعکس ايشان فهميده

س: مدخل دادند جلد 19 صفحه 20 اسم اصلاً اين گذاشتند ما روته العامه ممايوافق الشيعه

ج: بدتر،

س: ابهام درست کرده

ج: ابهام درست کرده،

س: خمسه کتب کذا کذا للشيخ الطائفه ابی القاسم سعد ابن عبدالله ذکره النجاشی و مرّ کتاب الرحمه

19: 18

خمسة کتب من روايات الشيعه

ج: به عکس اين فهميده

س: اين بوده مثلاً

س: نه اين جوری فهم خودش را عرضه کرده چاپ که خيلی عبارات فرق نمی­کند

ج: دقت کرديد اين چه است؟ من هم نفهميديم، حالا می­خواهيد ناسخ القرآن را منسوخ را از کتاب چيز بياوريد،

س:

39: 18

فرق ندارد

ج: نه همين طور است، شيخ هم هيچی نياورده کس ديگر هم اصلاً نياورده، ناسخ القرآن مرحوم آقا بزرگ را بياورد،

س: ذريعه ناسخ القرآن

ج: اين­جا ذريعه پشت سر ايشان است اما خب آن دستگاه بياورد راحت­تر است اين پشت سر شماست اين ذريعه جلدهای 23 بود،

س: جلد 20 را بياوريد

ج: بايد 23 و 24 باشد، اين تا 25 است ديگر کلش، يا 23 است يا 24 يا 22 مثلاً، 23 احتمالاً ناسخ القرآن و منسوخه لسعد ابن عبدالله،

س: قبل از اين­که اين باب است

س: ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه لسعد ابن عبدالله ابن ابی فرج الاشعری يظهر من المجلسی انه کانت عنده نسخه منه، بعد بيا جلو

ج: خب بخوان عبارتش را بخوان

س: عبارت مجلسی را آورده بعد دوباره بحث چيز را،

ج: پس شايد در نوادر، چون يک نوادر هم دارد سعد ابن عبدالله، در يکی از کتاب­هايش به ايشان بد و بی­راه گفته

س: بلی ايشان می­گويد می­گويد و سيأتی حاله فی کتابه النوادر و ان کتبه الموافق للشيعه لايتجاوز الخمسه و انه کان من المتعاطفی من الحکام المنصوبين من قبل الخلفاء

ج: چيز عجيبی است نوادر را بياور،

س: در نوادر، می­گويد در نوادر خدمت ايشان می­رسيم

ج: من الحکام المنصوبين هم حرف عجيبی است

س: يعنی ارتباط با سنی­ها، اين هم نوادر احمد ابن

ج: نه سعد ابن عبدالله، نوادر سعد را بياوريد يک چيز عجيبی دارد آقای شيخ آقابزرگ اين ديگر خيلی عجيب است، البته اين شنيدم آقای جلالی گفته من يک نسخه خود آقابزرگ داشتم اين زيادی مال پسرش است علی النقی اين­جا

س: همين­جاها

ج: در ناسخ القرآن،

س: يک تصرفاتی که می­کرد منتهی

س: سطحی

س: بلی

ج: کتاب النوادر

س: سمع الحديث من العامه و لقی وجوههم ذکره النجاشی و قال له خمسة کتب موافق الشيعه و نقل عن بعض الاصحاب ان لقائه مع العسکری حکاية موضوعه و له الرد علی المحمديه و الجعفريه و مرّ له الرد علی الغلات و مات 299 و يظهر انه کان من سماه المفيد بالمقصرين و هم المتظاهرون بالتشيع

ج: عجيب اين عبارت

س: المسترون بعدائهم للغلات و الذين لفّه کتاب الضعفاء لجرح علماء الشيعه و نسبوه الی

43: 21

کمامرّ فی کجا و قد ينسب اليه

48: 21

النوادر

ج: متظاهرين بتشيع، شيخ الطائفه ايشان می­گويد، شيخ الشيعه فی زمانه،

س: ولی جدا چيز کرده، می­گويم می­توانست با منسوخه يک فضيلت جدا از اين بود،

ج: و اين خيلی

س: خيلی عجيب است، سماه المفيد بالمقصرين و هم المتظاهرون بالتشيع

ج: اسم نبرده،

س: متعاطفين

ج: مفيد گفته، ما خيلی

س: اسم نياورده اسم ايشان را نياورده،

ج: نه اسم ابن الوليد را برده

س: واضح است که مشکل دارد چون نگاه کنيد در ذريعه جلد 22 منتخبات للشيخ الطائفه ابی القاسم سعد ابن عبدالله الذريعه است، يک چيزی مثلاً اضافه شده

س: احتمالاً اين جلدها که بعد از آقا بزرگ چاپ شده از جلد 16، 17 به بعد احتمال دارد که پسرها کم و زياد کرده باشد،

ج: مفيد در بحثی، آخر مرحوم شيخ صدوق

س: قبلی هم هست مناقب روات الحديث للشيخ هذه الطائفه،

س: بلی

س: همه­اش اين­جا مثلاً المقالات

ج: يک­جای ديگر هم دارد که با تندی نام می­برد همين مثل اين نوادر

س: ناسخ القرآن بوده ولی قبلی­ها همه­­اش همين طور است للشيخ الطائفه کتاب المزار للشيخ الطائفه

س: خطی الذريعه که هست می­شود مراجعه کرد

س: نه اين قسمت­ها بعد از وفات­شان چاپ شده

ج: نه در آن نواسخ آقای موسوی بروجردی نوشته که در نسخه خطی ايشان نيست اما در اين قسمت بهش گفتم، گفت اين هست در نسخه خطی ايشان هم هست

س: اين تعبيرها

ج: بلی

س: حالا نگاه کنيم ببينيم اگر بود

ج: خيلی عجيب است

س: العامه آن­جا گفته للشيخ الطائفه، اين­جا همه­اش تعبير شيخ الطائفه

ج: خيلی تعبير تندی است متظاهرين بالتشيع

س: المتسترون باجزائهم

س: بايد نگاه نوادر را

ج: خيلی

س: در ضياع گفته که شيخ القميين

ج: بلی در غلات مرحوم مفيد، آخر شيخ صدوق می­گويد که من جملة علامات الغلو اين­که نسبت بدهند اهل قم را به تقصير، آن وقت شيخ مفيد اعتراض می­کند می­گويد اين چه حرفی است می­زنی؟ خب بعضی از علمای شما مقصر بودند من جمله ابن الوليد قائل بود که اول درجات الغلو نفی السهو عن النبی و الائمه و هذا تقصير بين، از ابن الوليد اسم می­برد نه سعد ابن عبدالله، بعد می­گويد و قد ورد علينا بغداد جماعة من، اين­ها مقصر بودند در حق ائمه، می­گفتند ائمه در دين قياس به کار می­بردند بعضی­هايشان می­گفتند ائمه احاطه به جميع احکام دين نداشتند اين­ها را مرحوم شيخ مفيد نقل می­کند اسم نمی­برد،

س: اکثر تعابير

ج: خيلی عجيب است اين تعبير ايشان نمی­دانم اصلاً اين را از کجا آورده حالا اين تعبير را،

س: خلاف تعبيرات در جاهای ديگر ذريعه است

ج: بلی اصلاً يعنی حالا يک مصدری چيزی که يک حرفی در اين جهت حالا از بحث خارج شديم، آقا برگرديم به بحث خودمان،

س: تصحيح ذريعه

ج: بلی

س: مشغوليم

ج: مشغول هستيد

س: بلی

ج: مستدرک هم می­نويسی، آخر گفتند خدا رحمتش کند حالا ديگر اسم نمی­خواهم ببرم، يک مستدرکی هم نوشته بر ذريعه يک آقای شوخی می­کرد می­گفت آقابزرگ که سنی­ها را هم آورده حتماً ايشان در مستدرک بهائی­ها را می­خواهد اضافه کند، می­گفت حتماً ايشان بهائی­ها را اضافه کند، و الا خود آقابزرگ سنی­ها را هم آورده،

س: اول يک مقاله­ای چاپ می­کنيم که سنی­ها را نقد می­کند،

ج: غرض اين­که به هر حال انا لله و انا اليه راجعون، به هر حال می­خواستم اين نکته را عرض کنم که گاهی اوقات يک کتاب ناگهانی می­آيد اما انصافاً يکدفعه شهرت پيدا می­کند اين اشعثيات اين طور است، حدود صد سال است، صد و خرده­ سال به خاطر آمدن مرحوم آقای نوری و بعد هم نقل، چاپ کردن آقای بروجردی کتاب يکدفعه بعد هم در جامع الاحاديث آمد، ديگر در بحث­های خارج غالباً می­خوانند روايات اشعثيات را يکدفعه در حوزه ما آمد، با اين­که اين کتاب دوبار در حوزه شيعه آمد و اصلاً با استقبال رو به رو نشد که تاريخش را عرض کرديم، کتاب مسند زيد که اصلاً نيامد، همين سعد ابن عبدالله اگر رفته به نظرم از محمد ابن احمد هم نقل می­کند شيخ طوسی در تهذيب منحصر به سعد نيست ابوالجوزاء يا منبه ابن عبدالله را بياوريد تميمی به اصطلاح، به نظرم از غير از سعد يکی ديگر هم، به نظرم محمد ابن احمد،

س:

2: 26

ج: ابی الجوزاء يا منبه ابن عبدالله به نظرم اين طور می­آيد شيخ طوسی از آن هم نقل می­کند شيخ صدوق توسط سعد ابن عبدالله، ببينيد دقيقاً همان نکته­ای را که ما عرض کرديم مقداری از کتاب مسند زيد را که استاد بزرگی مثل سعد نقل کرده قبول کردم بقيه را ديگر نگاه نکردم،

س: همان اوليه تهذيب، محمد ابن حسن صفار عن عبدالله ابن منبه عن حسين ابن علوان

ج: عبدالله ابن منبه، يا منبه ابن عبدالله من خيال کردم منبه

س: عبدالله ابن منبه،

ج: عبدالله ابن منبه

س: بلی دومش بلی احتمالاً يک اشتباهی

ج: به نظرم منبه ابن عبدالله

س: بلی می­گويد که اشتباه نوشتاری می­گويند منبه ابن عبدالله

ج: من در ذهنم اين طور است

س: ولی دومش سعد ابن عبدالله عن منبه است

ج: بلی نه پس صفار هم هست به نظرم محمد ابن احمد هم باشد

س: بلی بعد سومی دوباره سعد از منبه است، چهارم که سند کافی است، اين­جا هم دوباره همان چيز است

ج: صفار است

س: اين­جا ديگر می­رود توی چيز، تهذيب شيخ صدوق اخبرنی الشيخ

12: 27

عن ابی جعفر محمد ابن علی، عن محمد ابن الحسن عن محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد ابن يحيي عن ابی جعفر،

ج: ابی جعفر يا ابی جوزاء

س: ابی جعفر عن ابی الجوزاء

ج: گفتم محمد ابن احمد هم در ذهنم هست در نوادرالحکمه هم آمده در ذهنم بود که اين هم در سند هست علی ای حال به هر حال آقا مطلب را برگرديم به چون يک شرحی راجع به طروق زيديه و طروق عامه و روايات عامه در روايات ما، چون در اين درختواره بايد متعرض بشويم انشاءالله آن­جا عرض کرديم اين مکاتب را که متعرض شديم حالا وضع شام و وضع سمرقند روشن شد، مصر و شام و اين­ها اين قسمت غربی و شرقی روشن شد حالا بر می­گرديم امروز به اول خود کار که خود مدينه باشد يعنی مدينه محل صدور روايات، طبيعتاً مدينه به اعتبار وجود پيغمبر، نزول قرآن يعنی احکام الهی خب ديگر مبدأ الاساس است اما آنی که بر می­گرده به حديث و به روايات طبيعتاً در رأس آن اميرالمؤمنين سلام الله عليه است آن وقت رواياتی که ما الآن مجموعاً از اميرالمؤمنين داريم که اين انصافاً هم خيلی زياد است يعنی ما مجموع ما يروی عن علی را جمع بکنيم هيچ کدام از صحابه و غير صحابه اين قدر روايت ندارد منحصر به ايشان است، خيلی زياد است و همين طور که مرحوم سيدرضی نوشته خطبه درش هست، کلام له، من همين خطبه شقشقيه با اين­که معروف شده به خطبه فکر می­کنم خطبه نبوده، به نظرم حضرت نشستند، چون صحبت­شان منسجم بود، يعنی مسجع و مقفی و سنگين بوده خيال کردند خطبه است، چون دارد که آخرش يکی از اهل صحابه، اهل عراق نامه­ای داد بعد ابن عباس گفت آقا ادامه بدهيد گفت نه، هيهات تلک شقشقه، من فکر می­کنم ايشان همين تعبير همين خطبة له خطبه نباشد مرحوم سيدرضی بعض جاها نوشته من کلام له، خب ادعيه دارد، کلام

س: خطبه يعنی يا خطبه جمعه يا خطبه مثلاً

ج: ايستاده رسمی

س: ايستاده

ج: چون من اين را توضيح دادم عرب اصولاً خطابه يکی از عادات عرب بوده يکی از شئون اشاعر و قبائل عرب خطيب بود اصلاً، ايرانی­ها نداشتند، رومی­ها هم نداشتند، سخنران داشتند اما خطيب که بلند بشود و خطبه بخواند مسجع و مقفی صحبت کند و در طول دوران جاهليت و بعد از اسلام هميشه عده­ای به عنوان خطيب معروف بودند که يکيش هم اميرالمؤمنين است افراد ديگر هم هستند، همين عبيدالله ابن زياد برادرش، به اصطلاح زياد ابن ابی خودش خطيب است،

س: آقای يوسفی گفته که خطبه نبوده درد دل بوده حضرت امير با ابن عباس داشته،

ج: همان کلام ديگر،

س: جلسه خصوصی چند نفر نشسته بودند

ج: بلی نشسته بودند ظاهراً صحبت کرده، عرض کرديم و من کلام له مناسب بوده،

س:

4: 30

سخن هم نمی­سازد

ج: عام باشد، غرض اين­که به ذهن من اين طور، آن وقت از اميرالمؤمنين صحبت­های بسيار متفرق داريم اگر بخواهيم اين­ها را جمع بکنيم به انجاء مختلف، همين مسند زيدی که از آنهاست، اگر بخواهيم مسند زيدی که الآن اسم بردم و کتاب سکونی يکی از آنهاست مجموعه صحايف الرضا بيشترش از آنهاست چون باسناده عن علی، آن وقت کتاب قضايا و سنن و احکام يکی از آنها آنچه که امروزه به اسم خط ايشان دست ما رسيده يک نامه­ای است که خط ايشان است سال شش هجرت است به نظرم در تونس است در جزائر است در يکی از اين خاندان اعيان آ­نجا نگهداری می­شود، من تصويرش را ديدم تصوير در آن مکاتب الرسول و نامه­های رسول­الله آن­جا تصويرش را ديدم به هر حال مجموعه­ای که از اميرالمؤمنين نقل شده يک مقدارش در ايام مکه قبل از هجرت است مقدار معتنابهی تقريباً در زمان مدينه است، حالا از به اصطلاح آمدن­شان به مدينه تا هجرت­شان به عراق يعنی اين، مثلاً دارد که لما بلغه موت عثمان، اين­ها را هم داريم درش، يعنی مجموعه­ای کلماتی که از ايشان نقل شده در ايام مدينه قبل از اين­که به کوفه تشريف ببرد، اما بيشترين قسمت کلمات ايشان مال کوفه است بيشترين قسمت مال دوران حکومت ايشان و باز بيشترين قسمت آنهايي است که در اين سه سال کوفه ايشان گفتند، خطبه­های ايشان، نامه­های که ايشان نوشتند، خيلی انصافاً يک مجموعه سنگينی است و چون بحث ما فعلاً روی اين مجموعه نيست يعنی کار ما الآن فعلاً روی اين جهت نيست به لحاظ آن نکته اساسی که ما داريم بحث اختلاف متن، انصافاً هم اختلاف متن دارد اين قسمت زياد دارد، چه نهج البلاغه چه غير نهج البلاغه، چه نسخ مختلف انصافاً اختلاف دارد و بيشتر تلقی اصحاب ما، بيشترين تلقی اصحاب بيشتر جنبه­های تاريخی و حکومتی بوده از اين­ها يا نقل تاريخ، در فقه من کمتر ديدم بياورند مثلاً در همين غارات بياوريد نامه­ای که به محمد ابن ابی بکر نوشتند خيلی عجيب است، مسائل حکومت است می­گويد و الوضوء ثلاث ثلاث، خيلی عجيب است سه­تا سه­تا با اين­که در پيش ما وضوء مثنی مثنی است در اين نامه­ای که به محمد ابن ابی بکر نوشتند در آن­جا يک نامه­ای هم دارند که خيلی مفصل است، آقای جلالی حفظه الله منّ الله عليه بشفاء التام نقل می­کند به اين حاکم اهواز نوشتند که خب اين خيلی مورد استناد فقهی نشده، خيلی هم تند است نامه حالا چقدر صحيح است، ايشان از مصادر مختلف متون نامه را جمع آوری کرده هرکدام يک قسمتش دارند خيلی به اصطلاح کتک زدن و شلاق زدن شديد دارد نسبت به حاکم اهواز چنينش بکنيد، چنانش بکنيد، من نديدم استناد فقهی بهش بشود يا مناقشه فقهی بشود، الغارات را يک کتاب تاريخی حساب کردند خطب را به مثلاً در نهج البلاغه باشد خود همين خطبه اول که به اصطلاح اول الدين معرفته و اول معرفته توحيده و کمال توحيده نفی الصفات عنه، خب اين را آقايون هم نوشتند اين بيشتر با مذهب معتزله می­سازد چون معتزله معتقدند که برای خدا صفاتی نيست، اشاعره صفات را قائل هستند و زائد بر ذات، اماميه عين ذات، معتزله نفی صفات کلاً فقط ذات را اثبات می­کنند، حالا اين بحث­های کلامی دارد، کم ديدم فقط تا شرح ميثم را ديدم، ميثم و اين­ها کم ديدم متعرض اين نکته بشوند در اين حديث البته اين سندش هم اجمالاً بد نيست در اين مسند خدا رحمت کند آقای جلال رفيق ما سندش را آورده بد نيست علی ای حال مجموعه کارهايي که الآن مجموعه روايات نامه­ها، دعاها حالا بعضی­هايش کلمات قصار و اين مجموعه در ميان اهل سنت هم هست متفرق است البته، فرض کنيم آمدی غرر الحکم نوشته، ابن ابی الحديد در آخر جلدش يک جلد تقريباً خودش کلمات متفرقه حضرت را آورده، خيلی انصافاً هم دستور معالم الحکم قاضی القضائی است که است؟ ايشان آورده که از کلمات اميرالمؤمنين الی آخره انصافاً مجموعاً در دنيای اسلام به اشکال مختلف به انحاء مختلف همين کتاب اشعثيات به ايشان است کتاب سکونی، عرض کردم عده­ای از مسانيد اهل بيت که ما به اسم مسانيد اهل بيت می­دانيم که الآن توضيحش را می­دهم، عده­ای زيادش به همين ترتيب است عن علی يا قال يا قال رسول­الله لذا آن مجموعه­ای که اگر بخواهيم به حضرت بگوييم فوق العاده زياد است ليکن آنی که تأثيرگذار بوده در فقه، همين کتاب قضايا و سنن و احکام است که راجع به او مفصلاً صحبت شد و اين کتاب کتاب معروفی بوده ليکن کتاب در مدينه نيست کتاب در کوفه پخش شده، بعدها به مدينه آمده خود کتاب مال دوران اميرالمؤمنين در مدينه نيست کوفی­ها کتاب را پخش کردند بعدها به مدينه آمده، و تا آن­جايي که ما الآن خبر داريم شايد اولين بار در زمان امام باقر آوردند نسبت دادند زمان امام باقر چون يک روايت دارد کيف اقول هذا و فی کتاب علی اين طور می­خواهيد روايت را بياوريد خيلی روايت عجيبی است اين روايت،

س: از امام باقر است؟

ج: از امام باقر، کيف اقول هذا و فی کتاب علی اين خيلی تعبير غريبی است معلوم می­شود که اوائل ورودش به مدينه هم با يک نوع استعجاب و استغراب به اصطلاح رو به رو بوده متن روايت اين طوری است من فقط همين يک روايت واحده ديدم با اين تعبير ليکن زمان امام صادق ما از روات داريم که از اين کتاب نقل کردند حالا، که پيش ما عاص ابن حميد عن محمد ابن قيس عن ابی جعفر جزو اين­هاست به اصطلاح زمان امام صادق اين کتاب تدريجاً رو به افل می­گذارد بعدها زيدی­ها يعنی زيدی­ها همان زمان، و بعدها اسماعيلی­ها از اين کتاب نقل کردند،

س: تهذيب را

ج: تهذيب

س: محمد نه جلد 5

ج: به نظرم منفرد است اصلاً شيخ طوسی کس ديگر نقل نکرده

س: ديگران را نگاه نکردم ولی ظاهراً

ج: منفر بخوانيد اسم تا

س: محمد ابن احمد ابن يحيي

ج: خب بلی بفرماييد

س: عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر عليه­السلام قال سئلت عن رجل

ج: عن محمد ابن الحسين بايد باشد حسن که معنی ندارد که اين خرابی دارد سند، اين سند خرابی دارد

س: بلی در پاورقی هم گفته،

ج: اين سند خرابی دارد

س: يا عبدالله ابن هلال اين­ها افتاده اين وسط يا يک چيزی شبيه

ج: اين همان محمد ابن حسين ابوالخطاب است گفتيم کثير، که يک شب شرحش داديم يک چيزهای دارد که ديگران ندارند خيلی فوق العاده است يک توضيحاتی عرض کردم بلی بفرماييد،

س: عن محمد ابن مسلم عن ابی جعفر

ج: بعد ابن چيز از محمد ابن مسلم نقل نمی­کند محمد ابن الحسين از آن نقل نمی­کند حدود صد و ده سال وفاتش بعد از وفات آن است اصلاً از آن ممکن نيست نقل بکند، يک کسی در اين وسط افتاده

س: سئلته عن رجل طلق امرأته تطبيقة علی الطهر ثم امسکها فی منزله حتی حاضت حيضتين و طهرت، ثم طلقها تطبيقة علی طهر قال هذا الثلاث هی من يوم طلقها التطبيقة الاولی فقد حلت بالرجال و لکن کيف اصنعه او اقول هذا و فی کتاب علی ابن ابی طالب عليه­السلام ان امرئة اتت رسول­الله صلی الله عليه و آله فقالت يا رسول­الله افتنی فی نفسی، بخوانم تا آخر عبارت را

ج: نه ديگر اين خيلی عجيب است معلوم می­شود با استغراب رو به رو شده، آن وقت از آن ور هم محمد ابن قيس از ابی جعفر نقل می­کند احتمالاً مثلاً يک مقداری از کتاب تصحيح شده نه کل کتاب، دقت کرديد حالا ديگر يک شرحی آن کتاب دارد چون اين کتاب بين اصحاب ما به اصطلاح رد شده و خيلی مورد توجه نبوده اصلاً نسخش هم نقل­های که هست مثل همين است عاص ابن حميد و اين­هاست که حالا يک شرحی دارد اما به هر حال آن هم اختلاف دارد يعنی آنچه که از اين کتاب هم الآن نقل شده اختلاف متن دارد زياد نيست البته اما دارد و دقيقاً هم الآن يک مشکلات فنی ديگر دارد اين يک مقدار از ميراثی که ما از مدينه داريم البته عرض کردم اين ميراث شهرت اين ميراث از کوفه است در واقع، خطب اميرالمؤمنين کتاب­های اميرالمؤمنين، نوشتارهای اميرالمؤمنين، چون حکومتی بوده از کوفه نوشتند ايام حکومت­شان از کوفه نوشتند و عده­اش هم در دنيای اسلام مشهور شد مثل همين بعضی از کلمات، مثل همين کتاب قضايا، عده­اش هم مشهور نشد همين عهد نامه مالک اشتر خيلی مشهور نشد مثلاً آن شهرت لازم را پيدا نکرد و بيشتر چون جنبه­های کلامی، جنبه­های دعا، جنبه­های حکومتی بود در دنيای شيعه هم کمتر راه پيدا کرد، يعنی اگر راه پيدا کرد با عرضه بر امام صادق راه پيدا کرد، توسط امام صادق تأييد بشود آن وقت ما يک مجموعه­ای داريم به نامی، اسمش را من گذاشتم مسانيد اهل بيت که دارای يک سند واحدی است از آن امام شروع می­شود می­رسد تا علی ابن ابی طالب، اولين­شان همين مسند زيد است که الآن توضيح داديم، ما قبل از اين نداريم يعنی مسند الامام الحسين نداريم، بلی ما کلمات الامام الحسين داريم جمع کردند، خطب امام مجتبی را جمع کردند اين را داريم اما از همان اول يک مجموعه­ای باشد که شيعه روش مانور داده باشند نه، بيشتر جنبه­های خطبه و مسائل اجتماعی و اين­هاست و اما از امام سجاد داريم اولين کتاب، عرض کرديم از اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم عده­ای از صحابه اولاد صحابه نوادگان صحابه به اجدادشان نوشتارهايي را نسبت دادند اولين­شان تا آنجايي که ما می­دانيم نسبت دادند همين امام سجاد است که زيد نقل می­کند و عمر ابن خالد، توسط عمر ابن خالد اين ما داريم و ليکن مقدارش پيش ما کم است توضيحش را عرض کرديم ديگر همين الآن، بعد از امام باقر نداريم تا آنجايي که من ديدم از امام باقر نداريم، از امام صادق زياد داريم ليکن مجموعش شايد سی­تا يا چهل­تا بشود، اشهر آنها از امام صادق همين سکونی عن جعفر عن ابيه عن آبائه عن علی اين اشهرشان است اما داريم مثلاً غياث ابن کلدوب عن اسحاق ابن عمار عن جعفر عن ابيه عن آبائه اين را هم داريم اين هم يک طريق واحد دارد که يک شرح خاص خودش را دارد و چيزی که شهرت،

س: رسيده بوده يا چون که حديثی و حديث ابی

ج: نمی­دانيم الآن اين­ها چون وضع روشنی ندارند اين­ها وضع روشنی چون نداريم نمی­دانيم وضع روشنی نداريم، و اضعف اين­ها همانی که ابی­البختری عن جعفر عن ابيه عن آبائه که گفتند متهم به کذب است اين نسخه حتی در اختيار کلينی هم بوده در کافی ازش نقل می­کند از آن نسخه چيز هم زياد نقل می­کند از آن نسخه سکونی ما الآن عده­ای از مسانيد اهل بيت ما از امام صادق داريم از امام کاظم هم به نظرم يکدانه داريم، البته به اين به اسم مسند امام کاظم چاپ کردند يک کتابی اين مال نامه­ای است که به اصطلاح، يک نامه­ای است که مال عی ابن سويد ساعی نوشته آن مسند نيست اما ما داريم مسند امام کاظم عن ابيه عن آبائه شخصی است به نام ابراهيم ابن فلان مروزی ايشان بچه­های سندی ابن شاهک را درس می­داده به خاطر سندی ابن شاهک ايشان می­رفته زندان با موسی ابن جعفر ملاقات می­کرده آن وقت از ايشان احاديث ورداشته نوشته ابراهيم ابن کذا مروزی، نه ابراهيم ابن ابی محمود، آن­که از ثقات است اين ابراهيم ديگر مروزی است که اين مسند را از امام کاظم نقل می­کند از امام رضا خيلی داريم، ضعيف هم درش زياد داريم و مقداری در ميان عامه اين هست در ميان عامه و عده­ای از عامه اسم­هايش هم مشخص است حتی ميزان الاعتدال ذهبی می­نويسد له کراس عن الرضا عليه السلام، عن علی ابن موسی، له مثلاً جزء،

س: بلی موسی ابن ابراهيم مروزی است

ج: موسی ابن ابراهيم

س: بلی، ابوحمراء روی عن موسی ابن جعفر له کتاب ذکر انه صنعه و ابوالحسن عليه السلام محبوس عند السندی ابن شاهک و هو معلم ولد سندی ابن شاهک

ج: چون استاد آن­ها بوده راه پيدا کرده که می­رفته زندان اين موسی ابن ابراهيم است، من اين

س: خانه سندی بوده

ج: نه معلمش بوده

س: نه زندان در خانه سندی بوده

ج: معلوم نيست نه،

س: بعض از نقل­ها دارد ديگر اين­ها را در خانه

ج: چون تعبيری

س: بخشی از زندگی­های خلفاء اين جوری بوده

ج: تعبيری که دارد ظلم المطامیر، مطموره يعنی کوبيده شد اين در آن زمان، حتی از زمان منصور هم هست ديگر، اين­ها چطور زندان، زمين را گود می­کردند بعد مثل به قول امروزی­ها لئيل اين طرف راست يا چپ را می­کندند اين­ها را می­گفتند مطموره هيچی نداشت ديگر، مثلاً همين زندانی که بنی حسن که عبدالله محض هم با آن­ها بود اين را منصور درست کرده بود اين طوری بود لذا شب و روز شناخته نمی­شد اين ظلم المطامير اشاره به اين است، اصلاً زندان نبود اين­ها اين­ها سياه­چال­های اين اصطلاحاً فارسی می­گفتند سياه­چال، طمر مطموره يعنی کوبيده شده يعنی بهم پيچيده اين­ها،

س:

12: 44

نبود که

ج: نه خير، اين­ها بصره بود مدتی ايشان، چهارده هم تخمينی است روشن روشن نيست، کمتر هم گفته شده حالا وارد آن بحثش نشويم،

س: حسين ابن اشکيب است

ج: نه آن حسين ابن اسکيب يا اشکيب ايشان به کشی هم اشکال می­کند و ذکره الکشی حق با نجاشی است کشی اشتباه کرده، حالا به هر حال آن حسين ابن اسکيب مروزی، کشی يک چيزی هم راجع به ايشان دارد، نجاشی ايشان را رد می­کند،

س: مرزی بگيريم يا مروزی

ج: مروزی می­گويند می­گويند مرّوزی هم هست، بعضی هم گفتند مرّوزی نسبت به مرو روز است و مروزی نسبت به خود مرو است اين طوری دارند،

س: مرزی می­گويند يعنی در مرز زندگی می­کرده

ج: نه مرّوزی هم می­گويند مرو و روز می­گويند نسبت به مرو و روز مروزی است نسبت به خود مرو مروی است يا مروزی است دقت کرديد، حالا به هر حال روشن شد حضرت رضا زياد دارد اين، و در ميان عامه نسبتاً هست ليکن بيشتر تعامل­شان باش حديث درجه سه و چهار است معامله حديث صحيح نکردند مثلاً يکی از آن­ها را بلی آقا؟

س: تابعين مثل بقيه تابعين

ج: نه نه چون سند پيش ما روشن نبوده و در اين کتاب الکامل فی الضعفاء مال ابن عدی، يکی از اين، ما بهش می­گوييم صحيفة الرضا آن­ها می­گويند مسند يکی از اين­ها را آورده بعد با احترام می­گويد مثلاً در احاديث عجيبه­ای دارد، بلی؟

س:

44: 45

هميشه مروَزی ضبط کرده،

ج: مروَزی، نه مرّوزی هم ضبط شده گفتند مرُّوزی نسبت به مرو و روز گفته شده حالا آن وقت اين يک مقدار از اين احاديث را آورده که اين­ها مثلاً احاديث عجيب و غريبی هستند مثلاً يک گلی هست، گل معروف که ازش

2: 46

درست می­کردند، ارغوان نه گلی که مثلاً هر روزی هفتاد قطره از آب مثلاً آب بهشت روی اين گل ريخته می­شود اين­ها را از صحيفة الرضا در آورده، اصلاً يک فصلی دارد مال ابن صدقه حسن ابن عامر، احمد ابن محمد ابن عامر، احمد ابن عامر، احمد ابن عامر را بياور، ابن عدی همچو با احترام نوشته که اين­ها مثلاً عجيبه است اصلاً قبول اين احاديث، يک ليستی را دارد دو صفحه، يک صفحه، دو صحفه احاديثی را از اين صحيفة الرضا آورده که تصديقش مشکل است قابل قبول نيست می­خواهيد بخوانيد،

س: مال ابن عدی را خوانديم

ج: نه ابن عدی را راجع به اشعثيات خوانديم نه راجع به اين احمد ابن عامر، ببينيد در کتاب نجاشی، النسخة حسن، و عجيب اين است که نجاشی اين نسخه مشهورترين نسخه­اش است النسخه حسنه را بياوريد، نجاشی هم اسم اين آقا را می­برد که له صحيفه عن رضا، بعد چيزی نمی­گويد می­گويد و النسخه حسنه، مضامين روايات خوب است راجع به خود آن معلوم می­شود اطلاع ندارد، مشهورترين صحيفه رضا هم اين است، دقت کرديد مشهورترين نسخه صحيفه الرضا خود مرحوم ابن ابی جمهور حالا هرکسی باشد در کتاب عوالی اللئالی ده سند به اسم حضرت رضا می­آورد همه­اش هم مجهول است من الباب الی محراب، همه­اش مجهول اندر مجهول اند اين هم چيزی عجيبی است ده سند مجهول اندر مجهول،

س: يک مرتبه دويست و پنجا نجاشی احمد ابن عامر ابن سليمان، بعد می­آيد می­گويد بعد می­گويد که

ج: له کتاب نسخه عن الرضا عليه السلام، اين تقريباً بهترين­شان اين است همين احمد ابن عامر، افراد ديگر هم دارد اما اين از همه­شان بهتر است بگوييد،

س: آخر اين­جا عبارت اين جوری است حالا نسبش را که می­گويد می­گويد عبدالله ابن نوح فيما اجازنا حسن ابن احمد ابن ابراهيم حدثنا ابی قال حدثنا عبدالله قال ولد ابی سنه سبع خمسين مأة و لقی الرضا عليه ­السلام سنة اربعة و تسعين و مأة و مات الرضا عليه السلام بطوس سنة اثنتين و مأتين يوم ثلثاء من ثمان عشر خلون من جمادی الاولی و شاهدت ابالحسن و ابامحمد عليها السلام و کان ابی مؤذنهما و مات علی ابن محمد عليه السلام سنة اربعه و اربعين و مأتين و مات الحسن عليه السلام سنة ستين و مأتين يوم الجمعه فصلی عليه المعتمد ابوعيسی ابن متوکل رفع الیّ هذا

ج: وقع اليه بايد باشد

س: شايد اين برنامه اشتباه تايپ کرده باشد

س:

0: 49

هم رسيده

ج: اين متعارف محدثين وقع الينا

س: نسخة عبدالله ابن احمد ابن عامر الطائی ابوالحسن بلی اين­جا احتمالاً چيزی افتاده، باشد من خود کتاب را بياورم

ج: دقت کنيد اين مشهورترين نسخه­ای که از صحيفة الرضا داريم اين است، و اين هم حالا اين نسخ مشکل اساسی متنی دارند يعنی نه اين­که مختلف اند يعنی اضافه بر اين­که خودشان با همديگر اختلاف دارند اصلاً گاهی اوقات ابهام متنی هم دارد، که اصلاً اصل متن چه بوده؟ عبارت نجاشی را بياوريد وقع اليّ بايد باشد،

س: اين­که چاپ شده رفع الیّ هذه النسخ نسخة، اصلاً نمی­فهمم حالا من، يا رفع الیّ هذه النسخ نسخة

ج: عبدالله ابن احمد

س: عبدالله ابن احمد ابن عامر طائی ابوالحسن احمد ابن

ج: رفع الیّ،

س: بلی مثلاً ابوالحسن احمد ابن محمد ابن موسی الجندی شيخنا رحمه الله قرئت عليه

ج: اين ابن جندی از ابن عقده نقل می­کند

س: قرئت عليه حدثکم ابوالفضل اين­جا يک چيزی بالا و پايين شده انگار، قرئت عليه حدثکم ابوالفضل عبدالله ابن احمد ابن عامر قال حدثنا ابی

ج: خيلی عجيب است

س: قال حدثنا الرضا عليه السلام و النسخه حسنه، عبارت­ها اين جوری

ج: ابن جندی بخواهد استاد نجاشی با دو واسطه از امام رضا نقل کند، خيلی عجيب و غريب است ديگر،

س: عبارتی مال ابن عدی در ضعفاء مد نظرتان بود

ج: بخوانيد،

س: عجيب­ترش اين است که می­گويد و النسخة حسنه، اين­که می­گويد و النسخة حسنه عجيب­تر است

ج: بلی معلوم است که نشناخته، و خيلی بعيد است بعد هم عبدالله را در يکجايي دارد که وفاتش سه صد و بيست و چهار است، آن وقت اين اگر صد و بيست و چهار باشد مرحوم کلينی آن را ديده کلينی اصلاً از اين نسخه نقل نمی­کند،

س: نسخه حسنه محتوی را که نمی­گويد، قيافه نسخه قشنگ بوده

ج: توجيه شما هم عجيب است، نجاشی اگر زنده باشد، می­گويد آقای مختاری کلام ما را خراب کرده

س: محتوايش قشنگ است

ج: عبدالله ابن احمد يا احمد ابن عامر هر کدام باشد، به نظرم عبدالله ابن احمد را نوشتند اهل سنت متوفای سه صد و بيست و چهار اين خيلی عجيب است

س: شما عبدالله ابن احمد را می­خواهيد

ج: يا احمد ابن عامر يکی­شان ديگر چون پسر از پدر نقل می­کند

س: کامل و مدخل احمد پيدا نمی­کند

ج: احمد ابن عامر ندارد، عبدالله ابن احمد نيست،

س: کلينی سفرهای زيادی داشته کلينی

ج: نه،

س: سفر زياد نداشته نه،

ج: تا بغداد را می­دانيم و کوفه،

س: بلی

ج: و ری و قم، خراسان و ماوراء النهر را نمی­دانيم

س: تاريخ طبری محمد ابن عمر ابن عدی ابن اسحاق فلان روی عنه عبدالله ابن احمد ابن عامر طائی عن ابيه نسخه علی ابن موسی الرضا،

ج: که دارد اين را؟

س: تاريخ طبری خطيب، حدث بها عنه ابراهيم ابن محمد ابن سباح ترسوسی و ابوالبخت فلان

ج: نه در کتاب چيز،

س: آخر اين نسخه هم ترسوس شنيدم

ج: نه ببينيد در کتاب ابن عدی از علی ابن موسی، اسم علی ابن موسی را ببينيد

س: منظورتان که؟

ج: در لا به لای کتاب،

س: حالا من يک لحظه اين چيز را ببينم مدخل دارد اصلاً خود اين آقا توی

ج: من يا اين است يا يکی ديگر هم صدقه درش دارد صدقه ابن فلان احتمالاً نسخه ابن صدقه را نقل می­کند

س: به قول شما علی ابن موسی الرضا را، نوشته­اش طبری موسی الرضا است

ج: علی ای حال از حضرت رضا زياد داريم و که اينها باز شرح خاص خودش دارد طبعاً هم سندش هم متنش هم مصدرش اين­ها کلاً مشکل دارد انتشار اين اثر در بين شيعه توسط شيخ صدوق است در عيون اخبار الرضا، در عيون اخبار الرضا اصلاً از چندتا اين نسخه نقل می­کند اين از اين آثار را شيخ صدوق مثلاً در جلد دويش، ماجاء عن الرضا فی اخبار منصوره متفرقه آن وقت سه­تا سند می­آورد اخبرنا فلان بعد می­گويد اخبرنا فلان، بعد اين، اين در حقيقت

12: 54

است که به سه سند نقل شده، که يکش هم اللهم ارحم خلفائی است که نوشتند چون سه سند دارد پس اين تأييد می­شود ملتفت نشده اين نسخه واحد است اسانيدش مختلف است دقت فرموديد، يکش هم همين روايت اللهم ارحم خلفائی که ما داريم الآن طريقش منحصر به همين نسخی است که به حضرت رضا بر می­گردد، الذين يأتون من بعدی، اهل سنت هم دارند در مصادر درجه سه و چهار، دو و سه، ليکن به يکی از ديگر از اولاد اميرالمؤمنين به نام عيسی ابن عبدالله عمری علوی اين از نوه­های، از خاندان عمرو ابن علی ابن ابی طالب است آن­جا هم دارند اين کتابی دارد ابن رجب حنبلی آن­جا از اين کتاب نقل می­کند از کتاب عيسی ابن عبدالله نقل می­کند عن علی، ما در اين کتاب فقيه اين را داريم جای ديگر هم نداريم معظم اين نسخی که از حضرت رضاست در اين فقيه آمده، در کتاب من لايحضر آمده، البته در کتاب از فضل ابن شاذان عن الرضا هم داريم ليکن مسند نيست مسند يعنی برسد به رسول­الله مراد ما اين است، مسانيد اهل بيت مراد ما اين است آن وقت بعد از حضرت رضا از حضرت جواد يکی داريم از اين ميراث­های سندی يکی داريم آن­هم به نظرم حسن ابن خالد برقی اين هم چيزی عجيبی، اين را هم فقط چيز نقل کرده يک­جايي نقل شده نمی­دانم حالا معالم العلماء ابن شهرآشوب است که است؟ که از حضرت جواد يکی داريم، از حضرت هادی چيزی نداريم در اين قسمت، از حضرت عسکری هم روايات متفرق هست چون اهل سنت هم دارند عن الحسن العسکری عن ابيه عن آبائه عن، اما به عنوان کتاب و به عنوان نوشتار نه، بين ما هم جا نيفتاده بين شيعه هم، اين مجموعه­ای ميراث­هايي را که ما به اسم اهل بيـت از مدينه داريم که رسيده به ما، و انصافاً کل اين ميراث از آن اميرالمؤمنين­اش بگيريد، که مسند زيد که اشکالات اساسی دارد، ميراث فرض کنيد به اين­که اين ميراثی که از اين راه باشد نسبتاً از همه­شان بهتر همان کتاب سکونی است آن­هم دارد اختلاف متن، اگر اشعثيات را هم نسخه سکونی حساب بکنيم اختلاف بين اشعثيات با سکونی باز بيشتر می­شود، اگر آن را نسخه ديگری از سکونی حساب بکنيم، آن وقت گاه گاهی اختلاف متن سکونی يعنی معتنابه است، يک حديثی است در باب صلاة مسافر سبعة يتمون علی کل حال در نسخه ديگر سته يتمون علی کل حال، يک نسخه همان نسخه مشهور نوفلی يک نسخه نسخه عبدالله ابن مغيره است، حالا من تشخيص اين دوتا را از هم جدا نمی­توانم بکنم، يک نسخه مال ايشان است سبعه يتمون علی کل حال يکش هست که سته يتمن علی کل حال که البته آن­هم احتياج به شرح دارد احتياج به شرح دارد احتياج به بحث خاص خودش دارد که فعلاً بحث ما اين­جا نيست اين نسخ را با همديگر مقايسه کردن اختلاف­شان نسبتاً بد نيست،

س: يتمون يتمون الصلاة

ج: يعنی يتمون الصلاة

س: خصال شيخ صدوق خمسة يتمون فی سفر کانوا او فی حضر اين حدثنا محمد ابن موسی ابن متوکل محمد ابن ابی عمير

ج: نمی­شود

س: نه يعنی اول و آخر سند است

ج: ابن ابی عمير معلوم نيست مال سکونی باشد

س: يدفعه الی ابی عبدالله

ج: بلی مال سکونی نيست نه، ما يک اربعة داريم مال زراره است اين مال ماست سنی­ها ندارند،

س: يتمون علی کل حال

ج: يک اربعه داريم شايد اين نسخه از اربعه باشد، از سکونی دوتا داريم سبعة يتمون علی کل حال و سته، يکش نسخه نوفلی است که مشهور است يکش هم نسخه عبدالله ابن مغيره است، دو نسخه است يک نسخه نيستند برای اختلاف متن اين راه را نشان می­دهد، همان

س: سبعه لا

ج: لايقصرون

س: لايقصرون

ج: آن يتمون علی کل حال آن يکی است سبعه لا يقصرون اين مال نوفلی است،

س: عن عبد

ج: نه می­دانم نه قبلش

س: عبدالله ابن مغيره

ج: عبدالله پس آن دومی مال نوفلی است، سته لايقصرون علی کل حال مال نوفلی سته است يا سته است يا سبعه، اين بحث که مابين نسخ، اين را ما عرض کرديم که اصولاً مابين نسخ اختلاف است، حالا اين­جا بحث ما سر اين شد که يک مقدار از ميراث­های که منسوب به اهل بوده توسط اهل سنت نقل شده اين را هم من جداگانه بايد، به هر حال ميراث حديثی ما در ابواب مختلف بر می­گرده به مدينه به امام صادق ليکن تدوين­هايش غالباً در کوفه و بصره و اينهاست ما جزو حديث کوفه حسابش می­کنيم اما آنی که تدوينش در مدينه باشد و در آن­جا در مکه باشد يکی کتاب عبدالله ابن ميمون قداح است که در مکه بوده، خودش ساکن مکه بوده به امام، از امام باقر و امام صادق نقل می­کند که يک توضيحی هم در اثناء عرض کرديم، شخصی به نام جعفر ابن محمد اشعری قمی، جعفر ابن محمد ابن عبيدالله اشعری اين نسخه را به قم آورده ليکن من در ذهنم هست، غير از ايشان در کتب اربعه دو نفر يک نفر که مسلم است، دو نفر ديگر هم هستند، الآن شما عبدالله ابن ميمون قداح را در کتب اربعه بياوريد بيشترين عدد جعفر ابن محمد است يا جعفر ابن محمد اشعری است يا جعفر ابن محمد ابن عبيدالله، يا جعفر ابن محمد اين طوری است عناوينش اين طوری است و اين نسخه به لحاظ اختلاف متن الآن چيزی برايش نمی­دانيم، متنش هم بد نيست عبدالله ابن ميمون قداح به لحاظ اختلاف متن متنش بد نيست خيلی از او خبر نداريم، چون مقابله کم دارد، نسخه ديگر بايد مقابله بکنيم، با نسخه ديگری مقابله ندارد يک شايد دو سه مورد باشد که آورديد عبدالله ابن ميمون را رواياتش را می­خواهيد؟

ج: آها! عبدالله ابن ميمون دقت کنيد در کتب اسماعيلی­ها خيلی مقام دارد يک شخصيت فوق فوق العاده به اصطلاح متحرم و مثل يک شبه می­ماند شخصيت نيست همه­جا می­رود، يمن می­رود شمال، يک چيزی عجيب و غريبی، حتی گفتند اسماعيل که امام صادق فرمودند فوت کرده نبود، به شکل عبدالله ابن ميمون درآمد، اصلاً تقريباً اسماعيلی­ها مذهب را به عبدالله ابن ميمون قداح نسبت می­دهند تقريباً يعنی آن

38: 0: 1

اصلی­شان، ليکن آن، اگر آن شخص وجود داشته باشد در تفکر اسماعيلی، اسم رمزی، اسم خيالی نباشد، قطعاً با عبدالله ابن ميمون قداح ما فرق می­کند اين قطعی است ديگر، حالا آن هست يا نيست؟ يا خيالی است، شِبه هم نيست، شَبه است مثل يک شبه می­ماند و در کتب مثلاً عيون الآثار و فنون الاخبار، مال يکی از دعات

6: 1: 1

ادريس است که است؟ خيلی راجع به آن دارد، در ميراث­های به اصطلاح اسماعيلی­ها اسم آن زياد است اما اين غير از يکی ماست، حالا کل رواياتش را بياوريد،

س: عرض شود که

ج: مجموعاً چندتا

س: ميمون را آورده، تعدادش را در کتب اربعه می­خواهيد

ج: بلی

س: دويست و سه­تاست، يعنی بدون استبصار طبيعتاً کافی و تهذيب و فقيه،

ج: اين کتاب جا افتاد اما نه در مدينه آمد در خط بغداد آمد، خط قم، هفتاد و پنج درصدش برای، هفتاد و نه درصدش نقل­های جعفر ابن محمد ابن عبيدالله اشعری است

ج: عرض کردم مقابلش که است ديگر؟

س: بعد از آن ده، يازده درصدش می­شود حسن ابن علی ابن فضال

ج: بلی مشکل می­دانيم حالا ايشان مگر رفته مدينه ازش شنيده ديگر؟

س: يازده­تا نقل از اين دويست­تا که می­شود پنج درصد حماد ابن عيسی

ج: حماد ابن،

س: ديگر تقريباً دوتا دوتا می­شود

ج: حماد ابن عيسی، اين بالاخره رفتند مکه شنيدند دقت کرديد پس اين حديث قبلش از که گرفته؟ روشن نيست يعنی قبلش مثلاً استادش که بوده؟ چون ما بحثی در اخبار را داريم ما بعد عرض می­کنيم تا حالا هم روشن شد درختواره را به اصطلاح ما جايي می­گوييم که يک سلسله­ای باشد اما گاه­گاهی فرض کنيم مثلاً يک درخت تن و مندی باشد فرض کنيم درخت سيب، يک چند نفر رفتند چندتا سيب بهش آويزان کردند، اين طوری در اخبار حديث، احاديث عبدالله ابن ميمون قداح اصلش اين جوری بوده در مدينه بعدش مثلاً طبقه بعد طبقه نداريم خودش هم قبلش طبقه، فقط از امام باقر و امام صادق دارد، خيال کردند حديث می­آيد به بغداد و کوفه و قم از اين­جا شهرت پيدا می­کند يعنی در حقيقت جزء ميراث­های قمی ما حساب می­شود، حسن ابن علی ابن فضال که در کوفه بوده، حماد ابن عيسی هم در کوفه بودند، در کوفه و در قم عمدتاً هم در قم، اشعری جعفر ابن، من حتی فکر می­کنم بعضی از کوفی­ها از اين جعفر ابن محمد نقل کردند بعضی از کوفی­ها نه قمی­ها، قمی­ها که مثل کلينی از ايشان نقل کردند همين هفتاد و نه درصد که ايشان می­گويد من بيشتر خيال می­کردم، خيال می­کردم مثلاً نود درصد نود چهار درصدش توسط، مراجعات همين طوری نه اين­که حالا شمارش داشتم، جعفر ابن محمد ابن عبيدالله ايشان هم شناخته شده نيست متأسفانه،

س: عمده نقل­های از جعفر ابن محمد کار سعد ابن زياد است، صد و پانزده­تا از صد و

ج: حالا از جعفر ابن محمد بگوييد روات از جعفر که هستند؟

س: عرض کردم در کتب کافی و تهذيب و فقيه، صد و پانزده­تا نقلش ما سهل ابن زياد است، سيزده­تا ابراهيم ابن هاشم است، هشت­تا احمد ابن محمد ابن خالد است، پنج­تا احمد ابن محمد ابن عيسی است،

ج: همان پس همه قمی هستند، به کوفه نرفته نسخه ايشان به کوفه نرفته، نسخه که در کوفه بوده ابن فضال پدر است و حماد ابن عيسی، اين نسخه­ای که در کوفه بوده، اين درختواره که می­گوييم اين نسخه در خود مکه و مدينه اين مثل به اين درخت سيبی آويزان کرده، بعد از اين سيب استفاده زياد شده و الا خودش در حال درختواره وارد نيست، از آقايون ديگری که ما در مدينه داريم که نسبتاً بد نيست اسماعيل ابن فضل نوفلی هاشمی است اسماعيل ابن فضل است فکر می­کنم، اين­ها يک طائفه­ای از نوفلی هستند که از پسر عموهايي امام صادق هستند، اين نوفل پسر خود عبدالمطلب نيست نوفل ابن حارث ابن عبدالمطلب ما يک طائفه­ای از روات داريم، سنی­ها هم داريم، نوفلی­ها که اين­ها سيد هستند نوه­های عبد، يعنی پسر عمو زادگان، اين­ها را هم ما داريم در مقابل آن نوفلی که الآن اسمش از سکونی برديم آن­ها يمنی هستند، اين­ها سيد هستند و اهل مکه هستند اساساً آمدند مدينه، اسماعيل ابن فضل هاشمی، شايد کتاب داشته باشد الآن در ذهنم، احاديثش بد نيست اما آمده از راه ما منتشر شده نه از قبلش دارد نه بعدش دارد آمده از راه ما، اسماعيل ابن فضل هاشمی را آورديد عن نوفلی، عن نوفلی الهاشمی، اين­ها هاشمی هستند، آن­ها نخعی هستند نوفلی نخعی،

س: ترجمه­اش را می­خواهيد؟

ج: دارد ترجمه­اش را، نجاشی به نظرم دارد يک کتاب،

س: شيخ طوسی در رجال، در اصحاب ابی جعفر فرموده که اسماعيل ابن فضل ابن يعقوب ابن فضل ابن عبدالله ابن حارث ابن نوح فالابن الحارث ابن عبدالمطلب ثقه،

ج: نوفل ابن حارث ابن، اين­ها بر می­گردند معلوم شد، اين غرض اين با آن فرق می­کند

س: من اهل البصره

ج: پس آمده بصره،

س: منتهی يک مدخل ديگر هم دارد فی اصحاب ابی عبدالله

ج: اين در اصحاب ابی عبدالله، من ابی جعفر نشنيده بودم بعيد هم هست چون اين طبقه­اش زياد بود، نسبش زياد بود اين به ابی جعفر نمی­خورد، ابی عبدالله ممکن است بخورد به ابی جعفر نمی­خورد

س: اسماعيل ابن فضل الهاشمی المدنی

ج: همين، اين به نظرم مدينی هم باشد،

س: در کشی حالا گفته که بحث کان من ولد نوفل ابن حارث ابن

ج: ببين نوفل

س: کان من اهل البصره

ج: بلی اين نوفل پسر خود عبدالمطلب نيست نوه عبدالمطلب است اين­ها به اين نوه نسبت داده شدند، نوفل ابن حارث ابن عبدالمطلب و نجاشی اسم نبرده پس همان صاحب کتاب نيست علی ای حال احاديثش الآن در کتب ما موجوده حالا نمی­دانم چقدر موجود است،

س: در کتب ثلاثه از کتب اربعه هفتاد و نه­تا

ج: بد نيست حالا آيا متنش الآن نمی­توانم چيزی بگويم چون متونش را مطابقه نکردم، اما فکر می­کنم اسماعيل ابن فضل مدينی هم نقل شده باشد آن وقت معروف است فرق بين مدَنی و مدينی هردو نسبت به مدينه هستند، اگر تا آخر در مدينه بوده می­گفتند مدنی، اگر در آمده مدينی يا به عکس، حالا يکی از اين دوتا يکش مال درآمدن است يکش مال ماندن است،

س: مثل بحرينی و بحرانی

ج: بلی غرض اين را فرق به اين گذاشتند مدينی همان است، يعنی اسماعيل ابن فضل مدينی مثل ابن المدينی علی ابن المدينی هم همين طور است مدينی به آن عنوان که مثلی که مدينه بوده در آمده، مدنی آنی که تا آخر در مدينه بوده يک اصطلاحی اين جوری دارد حالا من گاهی ممکن است جا به جا به کار ببرم اين هم راجع به ايشان، مهم­ترين اثر، چون ما الآن دنبال آثار مدينه هستيم، مهم­ترين اثری که ما در اين جهت از مدينه داريم که البته بازهم در مدينه خيلی رشد نداشت، کتاب مسائل علی ابن جعفر است، و کتاب مسائل علی ابن جعفر رشد اساسش در قم است در بغداد و کوفه نبوده، در قم، در کوفه هم چرا موسی ابن قاسم بجلی از ايشان نقل می­کند اما رشد اساسش در قم است، بيشترين عددی که از کتاب مسائل علی ابن جعفر نقل کردند در قم است، طبيعتاً هم نسخ مختلف دارد اختلاف هم دارد، ليکن اختلافش به اندازه اختلاف نسخ نيست و اين يک بحث مفصل خاص خودش دارد يک نسخه کوفی داريم که مال موسی ابن قاسم بجلی است از ايشان نقل می­کند از علی ابن جعفر، يک نسخه­ خراسانی داريم عمرک ابن علی بوفکی نيشابوری است که از اهل نيشابور بوده، نسخ ديگر داريم مال علی ابن اسباط داريم، يک نسخه داريم که يکی زيدی علی ابن حسن، علی ابن حسين از ايشان نقل می­کند، يک نسخه ديگر داريم که قمی صرف است عبدالله ابن حسن نوه ايشان، عبدالله پسر حسن پسر علی ابن جعفر، نوه مستقيم ايشان، و انصافاً اين نسخ باهم کم و زياد دارند اين هم هنوز برای ما روشن نيست، مهم­ترين اثری را که ما الآن داريم اين اثر تقريباً مثل همان نسخه­ای که گفتم علی ابن حسين احتمالاً ايشان زيدی است از زيدی­ها به هر حال اين نسخه در اختيار اسماعيلی­ها هم قرار گرفته، قاضی نعمان در الايضاح از اين نسخه نقل می­کند با سند نقل می کند، با همين سند که گفتم نقل می­کند ليکن قاضی نعمان اين را به پدرش نسبت داده، علی ابن جعفر عن اخيه موسی قال سئلت ابی، و لذا قاضی نعمان آورده چون اسماعيلی است ايشان، اما در روايات ما سئلت اخی، و از عجايب اين است که اين نسخش بعضی­هايش اصلاً هنوز برای ما ابهام دارد يعنی شايد هفت­تا هشت­تا نسخه از اين کتاب در اختيار هست، و عرض کردم مرحوم نجاشی کتابی را به، اين را ديگر چون کسی نگفته حالا فوائدش را هم اين­جا بگويم کتابی را به محمد ابن مسلم نسبت داده، اربعة مأة مسأله فی الحلال و الحرام،

س: همين محمد ابن مسلم معروف

ج: معروف که الآن از آن چيز درستی الآن نمی­دانيم بعض آقايون احتمال دادند حديث اربعه مأه آن باشد نه اين نه، اربعه مأه مسأله اين سؤال و جواب نيست، آن نيست نه و يک کتابی را هم به حلبی از امام صادق نسبت دادند به نام المسائل اين در کتاب ايضاح قاضی نعمان آمده در مصادر ما نيامده احتمالاً اين کتاب هم کتاب مسائل يک مقدارش با آن­ها متحد باشد، ما الآن شايد مجموعاً حدود هفت هشت­تا حديث داريم که در سه­تا آمده، محمد ابن مسلم عن ابی جعفر، حلبی عن ابی عبدالله و اين علی ابن جعفر عن اخيه، و آن چهار صدتا سؤال و جوابی را که می­گويد نجاشی می­گويد الآن اين نسخه­ای که در بحار آمده چهار صد و بيست­تاست خيلی به آن عدد نزديک است، يک نسخه مرحوم حميری نقل می­کند از عبدالله ابن حسن صد و نودتا دارد، باز عبدالله حميری نسخه ديگر نقل می­کند با همين سند، سه صد و خرده­ای دارد، سه صد و سی­تا دارد اين هم يکی از ابهام­های کار است يعنی الآن سه صد و سی، چهل­تا دارد و يکش مبوب است يکش مبوب نيست، سند هم يکی است اين هم برای ما هنوز روشن نشد، دو نسخه بوده اصلاً دوتا کتاب مستقل بوده، يک نسخه هم در اختيار صاحب بحار بوده که به نظر ما در اختيار صاحب وسائل هم همين نسخه است، که آقای خويي گفته نه ايشان طريقش صحيح است قابل قبول است نه دو نسخه يکی است، يک نسخه در اختيار به اصطلاح موسی ابن قاسم بده که شيخ طوسی و کلينی و صدوق هرسه از اين نسخه نقل می­کنند، يک نسخه خراسانی هم بوده که باز هرسه از اين نسخه نقل می­کند و اين کتاب خيلی احتياج به کار دارد حالا چاپ شده مسائل علی ابن جعفر چاپ شده، اما

س: آماده چاپ تحقيق

ج:

45: 11: 1

ديگر تحقيق

س: آل البيت چاپ کرده

ج: يعنی به اسم تحقيق، مقابله نسخ و اين­ها نشده تعريف به نسخ و مقابله، بلی آقا

س: بر مبنای يک نسخه،

ج: همان نسخه بحار ديگر، نسخه بحار را گرفتند بعد مستدرکات اضافه کردند، اگر در کافی بوده در آن­جا نبوده در کتاب­های ديگر بوده به عنوان مستدرک اين نسخه شناسی که من عرض کردم نشده، اين حالت نسخه شناسی،

س: می­فرماييد آقای فرموده تأييد که به نسخه نبوده که يک اجازه کلی به شيخ حر داشته حالا در اين نسخه

ج: بلی طريق حالا آن يک بحث ديگر به هر حال اينی که آقای خويي فرمودند درست است يعنی به عبارت اخری آن اجازه­ای را که مرحوم شيخ حرّ قدس الله نفسه اجازه عام دارد شامل اين نسخه هم می­شود اما به هر حال فکر می­کنم اجازه عام بوده و نسخه همان نسخه­ای است که در اختيار مجلسی بوده اين نسخه به نحو وجاده به اين­ها رسيده مشکلات دارد و به نظر من نسخه زيديه بوده بعدها هم در اختيار اسماعيلی­ها بوده، آن هم درش سئلت ابی بوده البته در بحار اگر بياوريد در جلد ده بحار ما وصل الينا من اخبار علی ابن جعفر آن­جا نوشته سئلت اخي در پرانتز ابی، يا ابی نوشته در پرانتز اخي يکش در پرانتز گذاشته دقت فرموديد ليکن در حقيقت پرانتز نيست دو نسخه است، در نسخه اصحاب ما سئلت اخی است، در يک نسخه­ای که آن­ها نقل کردند سئلت ابی است، و نسخه­ای نيست که اشتباه شده باشد اصلاً اسماعيلی­ها نقل کردند چون کلام امام صادق است از امام کاظم به عنوان راوی نام بردند علی ای حال کتاب علی ابن جعفر همين طوری که عرض کردم هم به عراق آمده، به کوفه آمده از آن راه نقل شده البته يک نکته­ای هست که ديگر حالا نمی­دانم بگوييم يا نگوييم بزرگان اين طبقه نقل نکردند اين هم برای ما ابهام آور شده مثلاً ابن ابی عمير از ايشان نقل نمی­کند البته علی ابن جعفر در قيام مسلحانه ابوالسرايا می­گويند شرکت کرده، بعد برگشت به مدينه و از آن خط دست برداشت يعنی به اصطلاح جزو خط انقلابيون حرکت مسلحانه بوده

س: که فرموديد؟

ج: علی ابن جعفر، اين احتمال دارد اين آقای معاصر ما هم در معرفة الحديث خيلی به ايشان حمله کرده اصلاً اهانت کرده که کذاب و دروغگو بوده بازيگر بوده مثلاً اول رفته يک خط ديگر، بعد آمده خودش را به شيعه نسبت داده که من در خدمت امام جواد هستم غرض الفاظ خيلی غير مناسب به کار برده به هر حال در جلالت شأن ايشان و بزرگی شأن ايشان هيچ جايي بحث نيست و کوچک­ترين فرزند امام رضا ظاهراً در وقت فوت امام صادق دو ساله بوده کوچک­ترين فرزند امام ايشان حساب می­شود و انصافاً کتاب، ليکن مثاً چرا ابن ابی عمير نقل نکرده اين خيلی عجيب است، صفوان نقل نکرده، بزنطی نقل نکردند، ما يک طبقه­ای در اين­جا داريم که خيلی بزرگان هستند، دقت می­کنيد اين­ها از اين کتاب علی ابن جعفر نقل نکردند، و عادتاً اين­ها می­توانستند ديگر حالا، علی ابن جعفر اواخر اين کتاب را در مدينه نوشته اين­ها نرفتند نديدند مثلاً دير پخش کرده، نمی­دانيم حالا الآن بعدش هم اختلاف نسخش را هنوز نمی­توانيم حل بکنيم، اما غلباً متنش اختلاف ندارد، اختلاف نسخ يک چيز است يعنی اين نسخه بيست­تا حديث دارد آن نسخه چهل­تا، نسخه­ای شصت­تا دارد آن نسخه هفتادتا دارد اما ما فعلاً روی نقد متن حديث هستيم متونش را من هنوز دقت نکردم که با همديگر نسازد خيلی، اختلاف خود متن، اما اختلاف نسخه دارد، مخصوصاً کاری که حميری کرده فوق العاده عجيب است من هم مقارنه نکردم، يک نسخه از همين کتاب عبدالله ابن حسن نقل می­کند مبوب، يکی هم نقل می­کند غير مبوب سند هم يکی است، يعنی يکش می­گويد کتاب الصلاة، کتاب الزکات، مبوب يعنی اين، کتاب الحج، يکش نه پشت سرهم است و عنه و عنه مبوب نيست، اين هم جزو عجايب کار است،

س: هيچ تقسيم نکرده يعنی

ج: نه نمی­دانم دو قسمت آورده اول يکی را آورده، و اعجب باز اين است که نجاشی اين ديده اين مطلب را که دوتا کتاب است، اما اين آقای جلالی نوشته اشتباه کرده، نه نجاشی اشتباه نکرده، چرا نجاشی ملتفت نشده که هردو نسخه را يکی؟ عبارت نجاشی را بياور علی ابن جعفر، عبارت نجاشی را بياوريد، چرا ايشان ملتفت نشده که يک راوی واحد هردو نسخه را نقل کرده اين خيلی عجيب است آن قرب الاسنادی که الآن ما داريم مال حميری هردو نسخه پشت سرهم آمده، اول مبوب مثلاً آمده تمام که می­شود بعد غير مبوب می­آيد يا به عکس حالا من گاهی در اين نکاتش، اما اين نه اين­که در اثناء قاطی بکند باهم نه مبوب را جداگانه آورده کامل، بعد هم غير مبوب را کامل، يکش هم صد و نودتاست که من شمردم، يکش هم سه صد و سی، چهل­تا که روی همرفته پانصد و سی­تا، روی همرفته دوتايش با همديگر پانصد و خرده­ای می­شود،

س:

0: 17: 1

ج: من مقابله نکردم، ببينم مشترک،

س: جعفر ابن محمد؟

ج: آه!

س: مدخل 662 سکن العارض من

7: 17: 1

سنسب ولده اليها له کتاب فی الحلال و الحرام يروی تارتاً غير مبوب و تارتاً مبوباً اخبرنا القاضی ابوعبدالله قال حدثنا احمد ابن محمد ابن سعيد قال حدثنا جعفر ابن عبدالله محمدی قال حدثنا علی ابن اسباط ابن سالم قال حدثنا علی ابن جعفر ابن محمد

ج: اين نسخه کوفی است تماماً کوفی است ما از اين نسخه خيلی کم داريم، الآن در کتب ما از علی ابن اسباط دوتا سه­تا اگر باشد، می­خواهيد بياوريد از علی ابن اسباط عن علی ابن جعفر کلاً در کتب اربعه دوتا سه­تا اين نسخه مال ابن عقده است و کوفی است، خود ابن عقده کوفی است بقيه هم کوفی اند، اين نسخه که تماماً کوفی اند، عرض کردم نسخی که ما داريم نسخه مثلاً نيشابوری هم داريم مال عمرک ابن علی،

س: قال سئلت ابالحسن موسی عليه السلام و ذکر المبوب، فاخبرنا ابوعبدالله ابن شاذان

ج: اين قزوينی است می­آيد به ايران مرحوم نجاشی که بغداد است من عرض کردم اين يک راه قشنگی است نجاشی چاپ بشود، نجاشی

18: 18: 1

بغداد، به اضافه می­آيد ابن شاذان قزوين، و ابن شاذان از مشايخ منفرد نجاشی است شيخ از ايشان نقل نمی­کند شيخ ايشان را درک نکرده، منفرداً نجاشی از ايشان، بعد اين­ها می­شود قمی، از اين­جا ديگر وارد ايران می­شود ايشان که قزوينی است بعد،

س: آن علی ابن اسباط از

ج: علی ابن جعفر

س: با مکرراتش در کتب سه­گانه ده­تاست،

ج: من سه­تا خيال می­کردم خيلی کم است اين نسبتش خيلی کم است بفرماييد قاضی

س: بلی اخبرنا ابوعبدالله ابن شاذان قال حدثنا احمد ابن محمد ابن يحيي

ج: اين قمی است، محمد ابن يحي هم قمی است،

س: قال حدثنا عبدالله ابن جعفر قال

ج: قمی است

س: قال حدثنا عبدالله ابن حسن ابن علی ابن جعفر

ج: ايشان مدينی بوده آمده قم، نوه عبدالله ايشان آمده قم ساکن قم شده اين نسخه را الآن در همين قرب الاسناد ما داريم آن وقت آقای جلالی ديده اين اولش مبوب است، اولی مبوب ايشان نوشته غير مبوب، نوشته اين آقای نجاشی اشتباه کرده، اين نسخه عبدالله ابن جعفر مبوب است ملتفت نشده نسخه عبدالله دوتاست نه يکی، هم مبوب دارد هم غير مبوب،

س: اين را خودش به صورت هردو جور نوشته

ج: پشت سرهم آورده

س: يا کسانی ديگر بعداً مرتبش کردند

ج: نمی­دانيم،

س: ظاهرش اين است که خودش

ج: خودش مبوب بوده

س: بعيد است که غير مبوب

ج: نه کار عجيب، نجاشی چطور شده قرب الاسناد را داشته يا قرب الاسناد ما خلط کرده، خب ايشان مناسب بود جوری بنويسد هردو را حميری نقل کرده با همين سند هم هست

س: فرض اين است که ايشان متخصص است

ج: بلی خيلی عجيب است، ايشان به عبدالله ابن جعفر، به عبدالله ابن جعفر حميری نسبت می­دهد نسخه غير مبوب، هست نسخه غير مبوب، اينی که آقای جلالی گفته ايشان اشتباه کرده نه اشتباه نکرده همان اولش هم مبوب است، و تداخل هم نکرده دقت کرديد همان اولش هم مبوب است، و تداخل هم نکرده دقت کرديد، يعنی اول کامل مبوب را آورده بعد هم کامل غير مبوب را آورده

س: پس اگر

س: کار کار لغوی است آخر،

س: نه اگر متن مقايسه می­شود معلوم می­شود که لغو نبوده

ج: متن را هم مقايسه نکردند دقت کرديد شما آقای آل طاها مقابل­تان وارد بشويد بالای سر من نوشته قرب الاسناد، مقابل دقيقاً نه اين طرف اين قرب الاسنادی است که به نظرم آل البيت چاپ کرده،

س: آل البيت چاپ کرده بلی

ج: نه اصلاً نوشته قرب الاسناد، قرب الاسنادی،

س: قرب الاسناد چاپ شده

ج: بلی می­دانم چرا، شماره­ای که، آن وقت در مبوبش هم اين طوری است عبدالله ابن حسن عن جده، عبدالله ابن حسن در غير مبوب که می­آيد می­گويد عنه عنه ديگر نمی­گويد، اين هم خيلی عجيب است دو جور تعبير دارد اين را هم نفهميديم چرا؟ آيا نسخه ما غلط است نجاشی حواسش نبوده؟ اصلاً سر دو نسخه چيست؟ مقابل­تان نه دست راستش نوشته قرب الاسناد درشت نوشته،

س: می­خواهيد بخوانم

ج: کدام يکی؟

س: قرب الاسناد آل البيت را آوردم

ج: اولش نوشته ديگر، نه آن در مسائل علی ابن جعفر نوشته اين­جا ننوشته

س: الآن قرب الاسناد چرا می­خواهيد

ج: نه در مسائل علی ابن جعفر مقدمه­اش آقای جلالی مقدمه نوشته، آن­جا نوشته که نجاشی اشتباه کرده، آن­جا آقا قرب الاسناد خودش هست بياوريد، من برای عدد رواياتش را می­خواهم نگاه کنم،

س: آن عدد روايات را در آن برنامه نگاه کن اگر پيدا نشد

ج: وقتی وارد اتاق شديد قفسه دست راستی­تان، تقريباً قفسه چهارم، پنجم، سوم، چهارم پنجم،

س: هزار سه صد و هشتاد و هفت­تا روايت چاپ آل­البيت

ج: هزار؟

س: هزار سه صد و هشتاد،

ج: شايد مسائل علی ابن جعفر را آوردی، نه خصوص قرب الاسناد مال امام کاظم نه مطلق قرب الاسناد

س: قرب الاسناد از ايشان،

ج: چون قرب الاسناد به امام صادق دارد و حضرت رضا دارد و حضرت موسی ابن جعفر،

س: خصوص

ج: خصوصی بلی، خصوص قرب اسناد به امام کاظم،

س: از اين­جا

ج: و ما کان فيه من کتاب علی ابن جعفر،

س: شماره 645 شروع می­شود

ج: اين ببين آقا نگاه کنيد، ببين خودتان قرب الاسناد را، وسط علی ابن جعفر است،

س: عرض شود که شماره­ای که زده آخرين روايت هزار و سه صد و هشتاد و هفت، احاديث

9: 23: 1

شماره حديث، کجا می­فرماييد بياوريم وسطش

ج: از اولش بياوريد اول قرب الاسناد را

س: آن­جای که حوادث حضرت موسی ابن جعفر شروع می­شود صفحه 176 است حاجی آقا،

س: صد و هفتاد و شش، اين صد و هفتاد و شش من هنا مسائل علی ابن جعفر فهی النسخه غير مبوبه، از شماره 646

س: حاشيه ايشان در کتاب نيست

ج: پس اول غير مبوب را آورده

س: من هنا مسائل

ج: قبلش چه است؟ قبلش را نگاه کنيد، نه قبل از اين صفحه چه است آقا؟ قبل از اين صفحه عرض شود که احاديث متفرقه، چندتا احاديث است،

س: چندتا روايت است

س: شش صد و عرض شود چهل و شش شما فرموديد از اين­جا مثلاً جعفر،

ج: و هی غير المبوبه، همه­اش عنه عنه نيست،

س: سئلته عن

س: ششصد تا روايت

س: ششصد و چهل­تا از هزار و،

ج: نه پانصد و چهل­تا

س: هزار و سه صد و بيست و شش کم بشود

س: آن­ها احاديث امام رضاست، هزار و دويست و چهل و نه احاديث امام رضا شروع يعنی ششصد و سه­تا روايت است،

ج: به نظرم پانصد و سی، چهل­تا من حساب کردم،

س: ششصد و سه­تا دقيق می­شود

ج: خب قبلش چه بود، صفحه قبلش

س: صفحه آخر حديث قبلی؟

ج: آه!

س: السندی ابن محمد

ج: نه هيچی، آن ابی البختری

س:

27: 24: 1

ج: اين­که مال امام صادق است

س: بلی

ج: بعد بخوانيد تا اين تمام بشود، اين­ها همه­اش دارد عنه عنه نيست، و عنه

س: سئلته عن اين هم سئلته

ج: سئلته، ورق بزنيد تا تمام بشود،

س: سئلته­ها تمام بشود،

ج: آه!

س: می­رود تا آخر کتاب،

ج: نه نه قبل از آخر کتاب

س: سئلته قال، و قال اخيه عليه السلام بعضی­هايش هم اين جور است، بعضی­هايش سئلته سئلته

ج: خب هنوز برويد جلو

س: و قال اخی عليه السلام

ج: تا باز

س: باز دوباره سئلته

ج: اين­جا

س: صلاة المريض

ج: اين­جا مبوب است، قبل از اين صلاة المريض بياوريد

س: قبل از صلاة المريض بلی اين فی الصلاه

س: فی الوضوء هم مبوب است،

س: فی الصلاة

س: صد و هفتاد و نه فی الوضوء

س: بلی، سئلته، فی الوضوء بلی قبلش هم فی الوضوء

ج: اين­جا هم مبوب است کتاب دارد، آن وقت اين­جا می­گويد عبدالله ابن حسن عن جده، عن علی ابن جعفر

س: اين احاديث متفرقه، کجا تمام می­شود؟ به وضوء می­رسد، بالايش نوشته فی الوضوء ولی فقط يکدانه فی الوضوء دارد، سئلته عن بئر

ج: نه سئلته نه، بدين بنده نگاهش کنم، ديگر حالا خود من، اين­ها همه به عنوان سئلته است، از اين­جا صلاة المريض را نگاه کنيد عبدالله ابن حسن، اين­جا اسم عبدالله ابن حسن را می­برد عن جده، بعد هم سئلته می­گويد باز،

س: در اول کتاب گفته بود من

21: 26: 1

ج: کتاب صلاة الجمعه و العيدين که مبوب است، باز عبدالله ابن حسن تکرار می­کند قال فلان و سئلته سئلته اين کتاب باب صلاة المسافرين، باز باب الصلاة علی الجنازه، باز باب الصلاة الکسوف اين مبوب است عبدالله ابن حسن عن جده علی ابن اسم را می­برد چندبار آن­جا نه، کلش را يکنواخت می­آورد از اين­جا مبوب است، باب التکوير ايام التشريق، باب ما يجب علی النساء من الصلاة قال سئلته يعنی اولش مبوب نه، اولش مبوب نيست بعدش مبوب است، حالا چرا اين کار را کرده آن را هم هنوز نفهميديم، دوتا کتاب بوده، نجاشی می­گويد دو نسخه داشته مبوب و غير مبوب، آنی که ما الآن داريم می­بينيم حرف ايشان تأييد می­شود اما هردو از يک کتاب است.